

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۱۸	تاریخ درس:	۱۳۹۹/ ۸/ ۱۸
عنوان فرعی ۱	عدل اقتصادی			
عنوان فرعی ۲	رابطه عدل با تفاوت های اجتماعی			
عنوان فرعی ۳	نفی امتیازات قضایی مبتنی بر تفاوت اجتماعی			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

در بحث قبل به نمونه های از مبارزه اسلام با امتیازات قضایی مبتنی تفاوت طبقاتی اشاره کردیم و در این جلسه نیز به نمونه های دیگری اشاره خواهیم کرد.

روایت هفتم:

در مستدرک الوسائل مرحوم محدث نوری از دعائم الاسلام روایت می کند که نویسنده دعائم الاسلام محمد بن محمد بن نعمان است که از او به ابی حنیفه شیعی تعبیر می کنند که قاضی دربار فاطمیون در مصر بوده است. فاطمیون، اسماعیلی بودند و این شخص با هنری که داشته تظاهر به دوازده امامی بودن نکرده است ولی برای آنها فقهی نوشته که فقه امام جعفر صادق علیه السلام است لذا همه روایات این کتاب _ مگر برخی محدود _ از امام صادق علیه السلام روایت شده است از جمله همین داستان:

«رَوَيْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَمَرَ أَنْ يُشْرَفَ فِي قَوْمِهَا قَدْ سَرَقَتْ فَأَمَرَ بِقَطْعِهَا فَاجْتَمَعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقْطَعُ أَمْرًا شَرِيفًا مِثْلَ فَلَانَةٍ فِي خَطَرٍ يَسِيرٍ؟ قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا هَلَاكُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِمِثْلِ هَذَا كَانُوا يُقِيمُونَ الْحُدُودَ عَلَى ضَعْفَائِهِمْ وَيَتْرَكُونَ أَقْوِيَاءَهُمْ وَأَشْرَافَهُمْ فَهَلَكُوا»^۱

مشکل جوامع پیشین که هلاک شدند و خدای متعال آنها را مشمول عذاب خویش قرار داد همین بود که اینها در اجرای حدود و مسأله قضا رعایت عدالت و حق نمی کردند؛ بر کسی که شریف بود حد جاری نمی کردند و مجازات و کیفر همیشه نصیب ضعیفا بود.

۱. مستدرک الوسائل؛ ابواب مقدمات الحدود، باب ۱، ح ۱.

همچنین روایت دیگری محدث نوری از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که ظاهراً این روایت نیز از دعائم الاسلام است:

«أَنَّهُ نَهَى عَنْ تَعْطِيلِ الْحُدُودِ وَقَالَ إِنَّمَا هَلَكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يُقِيمُونَ الْحُدُودَ عَلَى الْوَضِيعِ دُونَ الشَّرِيفِ»^۱

در این روایت تصریح شده در این ماجرا در خصوص بنی اسرائیل بوده که حدود را بر طبقات پایین جامعه جاری می‌کردند اما هنگامی که نوبت به اشراف و گردن کلفت‌ها می‌رسید، حدود را در حد آنها اجرا نمی‌کردند.

مسلم در صحیح همین مضمون با تفصیل بیشتری آمده است که از عایشه روایت می‌کند:

أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّهُمْ شَأْنُ الْمَرْأَةِ الْمَخْزُومَةِ الَّتِي سَرَقَتْ،

در آن روایت امام به صورت کلی فرمودند که زن شریفی بود اما در این روایت دارد که آن زن از «بنی مخزوم» بود که تیره‌ای از قریش بوده است.

فَقَالُوا: مَنْ يَكَلِّمُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟

گفتند کسی برود با رسول خدا صحبت کند و او را قانع کند که حد را در این مورد جاری نکند.

فَقَالُوا: وَمَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلَّا أَسَامَةَ، حِبُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،

گفتند کسی جرئت این کار را ندارد مگر محبوب رسول خدا، اسامه که ظاهراً از خردسالی در دامن حضرت بزرگ شده بوده و حضرت به او علاقه داشته است.

فَكَأَمَّهُ أَسَامَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَتَشْفَعُ فِي حَدِّ مَنْ حُدِّدَ لِلَّهِ»

در جای دیگر روایاتی دیگر داریم که اگر جنایتی به حاکم رسید و برای حاکم ثابت شد دیگر جای تعطیل حد نیست اما قبلش می‌توانند مثلاً کاری کنند که برای حاکم ثابت نشود و یا شبهه‌ای الغاء کنند که منشأ درء حد بشود اما اگر برای حاکم ثابت شود و حاکم حکم کند دیگر راه برگشتی وجود ندارد لذا شفاعت هم قبول نمی‌شود.

ثُمَّ قَامَ فَاحْتَطَبَ، فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكَوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَإِيْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقُطِعَتْ يَدَاهَا»^۱

این مثالی که حضرت رسول ﷺ در این روایت بیان می‌دارد که می‌فرماید اگر فاطمه علیها السلام هم دزدی می‌کرد حد را برای او جاری می‌کردم دیگر نهایت رعایت عدل در اجرای حدود است.

مسلم همین حدیث را به طریق دیگری نیز با اندکی اختلاف لفظی روایت می‌کند و سپس چنین می‌گوید:

«قَالَ يُونُسُ: قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: قَالَ عُرْوَةُ: قَالَتْ عَائِشَةُ: فَحَسَنْتُ تَوْبَتَهَا بَعْدُ، وَتَزَوَّجْتُ، وَكَانَتْ تَأْتِينِي بَعْدَ ذَلِكَ فَأَرْفَعُ حَاجَتَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۲

عایشه گوید: این زن بعد از آن ماجرا توبه کرد و ازدواج کرد و می‌آمد و سر می‌زد و حاجتش را به من مطرح می‌کرد و من نیز حاجت او را به رسول خدا ﷺ عرضه می‌کردم.

مسلم در حدیث دیگری همین جریان را به شکل دیگری نقل می‌کند به این صورت که در روایت قبلی که خواندیم، قریش برای شفیع شدن نزد رسول ﷺ به اسامه پناه برده بودند؛ اما در روایتی که اکنون می‌خوانیم به ام‌سلمه نیز پناه برده شد و منافاتی هم ندارد که هر دو را شفیع قرار داده باشند:

«عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ امْرَأَةً مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ سَرَقَتْ، فَأَتَتْ بِهَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَعَاذَتْ بِأُمِّ سَلَمَةَ رَوْحِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ لَقُطِعَتْ يَدَاهَا»، فَقُطِعَتْ»^۳

روایت هشتم:

بخش‌هایی از عهدنامه مالک اشتر است که چند مورد از آن مربوط به همین مسأله الغای هر نوع امتیاز طبقاتی در مسأله قضاست؛ که ما چند مورد برجسته آن را بیان می‌کنیم:

۱. صحیح مسلم؛ ج ۳، ص ۱۳۱۵. ح ۴۴۱۰.

۲. همان؛ ح ۴۴۱۱.

۳. همان؛ ص ۱۳۱۶، ح ۴۴۱۳.

«ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى
فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًا^۱ وَاحْفَظِ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ»^۲

سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ چاره‌ای ندارند، [و عبارتند] از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان. همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری کرده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است

شاهد این جمله آخر است که می فرماید خدای متعال تو را نگهبان حق آنها قرار داده است. همین عبارت نشان دهنده این است که حاکم در دیدگاه اسلام، نگهبان و ولی حقوق ضعفا و کسانی که توان دفاع از حقوق خود ندارند است.

و آنجایی که می فرماید:

«وَأَجْعَلْ لِنُزْوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا نَفَرَعُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ بِمَجْلَسٍ عَامًا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ
لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ
مُتَتَعِّعٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنْ
الْقَوِيِّ غَيْرِ مُتَتَعِّعٍ»^۳

پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصا به امور آنان رسیدگی کنی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند. من از رسول خدا ﷺ بارها شنیدم که می فرمود: «ملتّی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه‌ای باز نستانند، رستگار نخواهد شد»

حضرت می فرماید برای نیازمندان جامعه بخشی از وقت خود را اختصاص بده که در این وقت خودت را فارق کنی از هر کار دیگر مگر پرداختن به حاجت این نیازمندان. خوب بود که فرمانروایان ما نیز به این توصیه عمل می کردند و یک وقتی از اوقات خود را به نیازمندان اختصاص می دادند.
و همچنین آنجا که می فرماید:

۱. «قانع» کسی است که فقر خود را می پوشاند و «معتّر» آن کسی است که فقر خود را نمی پوشاند و بین مردم فقر او نمودار است اما به زبان نمی آورد.

۲. نهج البلاغه؛ نامه ۵۳.

۳. نهج البلاغه؛ نامه ۵۳.

«ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبَطَانَةً فِيهِمْ اسْتِثْنَاءُ وَتَطَاوُلُ وَقَلَّةُ انْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ فَاحْسِمِ امْثُونَةً مَادَّةً
أُولَئِكَ يَقْطَعُ أَسْبَابَ تِلْكَ الْأَحْوَالِ وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَاقَمَتِكَ قَطِيعَةً وَلَا يَطْمَعَنَّ
مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ نَضْرُبُ يَمْنٍ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرِكٍ يَحْمِلُونَ مَثُونَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ
فَيَكُونُ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَالزَّوْلُ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَ
كَنَّ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا وَقَعَا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَنْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ
فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مُحْمُودَةٌ وَإِنْ ظَنَنْتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ خِيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بَعْذَرِكَ وَاعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ
بِاصْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَرِفْقًا بِرِعِيَّتِكَ وَإِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى
الْحَقِّ»^۳

همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خود خواه و چپاولگرند، و در معاملات انصاف ندارند، ریشه ستمکاریشان را با بریدن اسباب آن بخشکان، به هیچ یک از اطرافیان و اقوام خود زمینی از اقطاع مسلمین واگذار مکن. نباید کسی به گرفتن مزرعه‌ای که در آبشخور آن به همسایه زیان رساند طمع ورزد، یا کاری که باید با شرکت به سامان رسد، مشقت کار مشترک را به همسایگان تحمیل کند، در آن صورت سودش برای آن طمعکاران، و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو خواهد ماند. حق را به صاحب حق، هر کس که باشد، نزدیک یا دور، پرداز، و در این کار شکیبایی باش، و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گر چه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکان فراهم آورد، و در این مورد نسبت آنچه بر تو گران است جویای عاقبتش باش، که سرانجام رعایت حق پسندیده و نیکوست. و هر گاه رعیت بر تو بد گمان گردد، عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار، و با این کار از بدگمانی نجاتشان ده، که این کار ریاضتی برای خود سازی تو، و مهربانی کردن نسبت به رعیت است، و این پوزش خواهی تو آنان را به حق و می‌دارد.

شاهد اصلی ما عبارت «وَأَلْزِمَ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ» که حضرت می‌فرماید حق را نسبت به نزدیک و دور رعایت کن و بعد می‌فرماید در این کار صبور باش معلوم می‌شود این کار سختی است و نیاز به صبر دارد و منشأ خیلی از گلایه‌ها و نیش و کنایه‌ها و آزارها می‌شود. و بعد حضرت می‌فرماید به هر جا برسد،

۱. این کاری است که در حکومت قبل از حضرت امیر صورت می‌گرفت و به نزدیکان زمین می‌دادند.

۲. «عقده» نیز به معنای زمین است و زمین معین را گویند. شاید فرق بین «اقطاع» و «عقده» در استعمالات این است که «اقطاع» را در زمین‌های کشاورزی و بزرگ می‌گویند و «عقده» در زمین‌های خرد و کوچکی که زمین‌های شهری است می‌گویند.

۳. نهج البلاغه؛ نامه ۵۳.

تو این عدالت را رعایت کن و به هر کسی رسید همین رفتار را با او داشته باش و هرگاه بر نزدیکان خودت لازم شد در اجرای حق بر آنها هیچ ملاحظه‌ای نباید داشته باشی ولو منشأ ناراحتی و آزار آنها شود ولو منشأ این شود که آنها کاملاً از تو ببرند و گله‌مند شوند، همان کاری که حضرت امیر علیه السلام با نجاشی شاعر انجام داد که از خدمت حضرت رفت و به معاویه پیوست؛ از این بدتر که نمی‌شود. این نکته مهمی است؛ گاهی بر ما ایراد می‌گیرند که این حرف حقی که شما می‌زنید موجب این می‌شود که طرف کافر شود؛ خب غلط می‌کند که کافر می‌شود، خب بشود؛ به دلیل اینکه طرف کافر می‌شود و... که نباید از گفتن حق یا از اجرای حق خودداری کنیم. ما باید حق را اجرا کنیم، هرکسی پذیرفت که پذیرفت و هرکسی هم که نپذیرفت «الی جهنم بئس المصیر».

بعد می‌فرماید که اگر مردم به تو بد گمان شدند، صریحاً به مردم بگو که چه اتفاقی افتاده و مشکل چیست تا ظنشان نسبت به تو ظن خوبی شود و گمان بد به تو نبرند. نمونه این ماجرا را حضرت رسول صلی الله علیه و آله انجام دادند که در یکی از جنگ‌ها غنائم را به عده‌ای داد و به عده‌ای دیگر نداد که سر و صدای مردم مخصوصاً انصار بلند شد که ما از تو حمایت کردیم و اینها تازه مسلمان شده‌اند شما غنائم را به اینها می‌دهی و ما را محروم می‌داری؟! و بعد حضرت سخنرانی کرد و توضیح داد که چرا چنین کرده است و فرمود که این عده تازه مسلمان شده‌اند [و حضرت برای جلب نظر آنها به اسلام چنین کاری کرده است] و عبارتی دارد که زیباست که می‌فرماید «آیا راضی نمی‌شوید که اینها گاو و شتر ببرند و شما با خود محمد را ببرید؟» و بعد در روایت هست که آنها گفتند «رضینا رضینا».